****

**موضوع مقاله : قواعد حقوقی سلب مالکیت در حقوق بین الملل**

**نگارنده : محمود رشنواز**

**پاییز 96**

**فهرست:**

مقدمه و پیشینه..................................................................................................................................3

تعاریف...............................................................................................................................................4

حق حاکمه دولت در اخذ اموال خصوصی.........................................................................................5

قواعد حقوقی اخذ اموال خصوصی: سلب مشروع و نامشروع مالکیت..............................................7

1-دوشرط سلب مشروع مالکیت....................................................................................................7

2-شرط پرداخت غرامت..................................................................................................................10

3-سایر شرایط مشروعیت سلب مالکیت.........................................................................................12

3-1-رعایت قانون داخلی...............................................................................................................12

3-2-رعایت مندرجات قرارداد........................................................................................................12

نتیجه گیری...................................................................................................................................14

**مقدمه و پیشینه**

مسئله سلب مالکیت از اموال خصوصی خارجیان در حقوق بین الملل به دهه های اول قرن بیستم

بازمیگردد که دولتهای مکزیک و شوروی با الهام از فلسفه های نوظهور در زمینه سعادت و بهزیستی

اقتصادی واجتماعی (سوسیالیسم) اموال خصوصی اتباع خود و بیگانگان را در مقیاسی وسیع ملی کردند

بدنبال ملی کردن های دیگری که پس از جنگ جهانی دوم در سایر کشور ها همچون کشورهای شرق و غرب اروپا و جهان سوم انجام شد بحث و اختلاف به اوج خود رسید که محور اصلی اغلب مناقشات

مسئله غرامت قابل پرداخت در قبال امثال خارجی مصادره شده توسط دولت میزبان بوده است.

بستر اختلاف میان کشور های غربی سرمایه فرست و کشورهای موسوم به در حال توسعه یا سرمایه

پذیر بوده است.موضع کشورهای گروه نخست عمدتا به رهبری ایالات متحده این بوده که اخذ اموال

خارجی باید تابع قواعد حقوق بین الملل در باب رفتار با بیگانگان باشد به عقیده این دسته از کشور ها

اخذ مال و محروم ساختن مالک از آن اعم از مصادره یا ملی کردن فقط در صورتی قانونی و مشروع

است که در جهت منافع عموم بدون تبعیض و در ازای پرداخت غرامت کامل صورت گیرد.چنانچه یکی

از این شروط مفقود باشد اخذ مال غیرقانونی بوده و مالک آن مستحق اعاده عین مال است و اگر اعاده

غیرممکن باشد مستحق غرامت بیشتری خواهد بود.در طرف دیگر این مناقشه کشورهای در حال توسعه

جای گرفته اند که به اعتقاد آنان اخذ اموال خصوصی یکی از مظاهرو تجلیات اختیارات حکومتی دولت

است و از این رو ماهیتا اقدامی مشروع و قانونی است که هرگونه اختلاف درباره ی سلب مالکیت و نیز

غرامت لازم الادا منحصرا تابع قانون داخلی دولت میزبان است و دولت متبوع بیگانه نباید با اعطای

حمایت سیاسی و طرح دعوا در سطح بین المللی مداخله ای در قضیه بنماید.

**تعاریف**

تعریف سلب مالکیت: هر گونه مداخله ای که یک دولت نسبت به اموال خصوصی اشخاص انجام میدهد و موجب محرومیت مالک آن میگردد عمل سلب مالکیت شناخته میشود.

کلمه اخذ واژه ای عام است و شامل هرنوع محروم سازی بیگانه از اموال و توسط دولت میشود بنابراین

سلب مالکیت و ملی کردن را دربر میگیرد کلمه اخذ را غالبا دیوان در احکامی که در خصوص سلب

مالکیت صادر کرده بکار برده است البته این کلمه برای تعریف درست مفهوم سلب مالکیت بیش از حد

وسیع و عام است و از این رو میتواند وضعیت حقوقی مسئله را آشفته تر سازد.اخذ مال در واقع نتیجه

عمل سلب مالکیت یا ملی کردن است و نه نفس عمل و فرایند سلب مالکیت.

سلب مالکیت به معنای مصادره برای بیان یک مورد خاص از اخذ اموال خصوصی بکارمیرود و بیشتر

در جایی که سخن از سلب مالکیت موردی و خاص باشد مثل اخذ قطعه زمینی خاص یا کارخانه ای

مشخص مورد استفاده واقع میشود.

هدف از سلب مالکیت از اموال خصوصی عبارت است از ملاحظات مربوط به منافع عامه و جامعه و

همین است که عمل سلب مالکیت را موجه و قانونی میسازد.

ملی کردن بواسطه ی حق حاکمه دولت در ثروت های طبیعی و به اعتبار حق مردم در انتخاب نظام

اقتصادی که مناسب میابند صورت میپذیرد یعنی در هرملی کردن جهت نفع عامه همواره ذاتی و ملحوظ

است و همین امر باعث میشود که ملی کردن بعنوان یک قاعدهو نه استثنا، جنبه قانونی داشته باشد ولی

سلب مالکیت اتفاقی و خاص (مصادره) استثنایی است بر اصل احترام مالکیت خصوصی.اصولا شرایط

سه گانه برای قانونی و مشروع بودن سلب مالکیت انفرادی (مصادره) یعنی نفع عموم،عدم تبعیض، و

پرداخت غرامت نسبت به ملی کردن که چنانکه گفتیم اقدامی فی نفسه قانونی و مشروع است ، صدق

نمیکند.

واژه ضبط و توقیف چنانکه خود لفظ افاده میکند یک اقدام جزایی است.بطور کلی اگر اموالی نه بدلیل

مصارف عامه بلکه بخاطر وضعیت خود مالک مال ،اخذ شود مثل آن که مالک محکوم به جرائم خاصی

باشد اخذ مال او ضبط و توقیف خواهد بود در اینصورت مالی که اخذ میشود بعنوان جریمه و مجازات

عملی است که مالک مال مرتکب شده است هرچند که مال در نهایت ممکن است به مصرف عموم هم

برسد.برخلاف سلب مالکیت و ملی کردن که درآن به وضعیت خود مال یعنی عام المنفعه بودن آن توجه

میشود در ضبط و توقیف وضعیت خود مالک مال نقشی تعیین کننده دارد.

تذکر: هرجا که کلمه اخذ بکار رفته شامل تمام اشکال مداخله دولت در اموال خصوصی است مگر اینکه

در جای خاصی معنای دیگری مراد باشد وباز کلمه سلب مالکیت مترادف با کلمه اخذ بکار رفته مگر

آنکه معنای دیگری برای آن ذکر شود.

**حق حاکمه دولت در اخذ اموال خصوصی**

حق دولت برای سلب مالکیت از اموال خارجی در سالهای آغازین قرن بیست ظهور و توسعه یافته و

بعنوان یک اصل، در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است.این حق انعکاسی از اصل حاکمیت

سرزمینی دولت بر منابع و ثروتهای طبیعی است که خود به لحالظ حقوق مبتنی بر اصل جهانی حق

تعیین سرنوشت ملتها است.قطعنامه های سازمان ملل در این باره نشانگر شناسایی عام و اجتماعی حق

حاکمه دولت در اخذ اموال خصوصی به جهت مصالح عامه و در ازای پرداخت غرامت مناسب میباشد.

در میان قطعنامه های سازمان ملل در زمینه حق دولتها بر منابع طبیعی سه قطعنامه وجود دارد که

مهمترین و مرتبط ترین آنها بابحث کنونی ماست.اول باید به قطعنامه شماره 626 اشاره کرد که در 21

دسامبر 1965 به تصویر رسیده و مشخصا به حق بهره برداری آزاد از ثروتها و منابع طبیعی اشاره

میکند و ان را جزء لاینفک حاکمیت ملتها و مطابق با قواعد موجود حقوق بین الملل و همچنین اهداف و

اصول منشور ملل متحد معرفی میکند.

دوم قطعنامه شماره 1803 مصوب 14 دسامبر 1962 است که در میان بیست قطعنامه دیگری که مجمع

عمومی در خلال سالهای پس از قطعنامه اول به تصویب رسانده مهمترین قطعنامه میباشد و به تفصیل

به مسئله حاکمیت دائمی دولت بر منابع و ثروتهای طبیعی میپردازد.این قطعنامه در حقیقت اعلام کننده

ضوابط حقوق بین الملل در خصوص حاکمیت بر منابع طبیعی وهمچنین قواعد مربوط به مصادره اموال

خارجی است و به همین دلیل دیوان های بین المللی آن را منعکس کننده وضعیت حقوق عرفی موجود و

سند تدوین کننده اصول موضوعه در این خصوص دانسته اند.

سومین قطعنامه ای که حق دولتها را بر منابع طبیعی و در نتیجه حق آنان را برای سلب مالکیت از

اموال خارجی به رسمیت میشناسد عبارت است از منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها مصوب 12

دسامبر 1974 مجمع عمومی.

در حقیقت این منشور به همراه قطعنامه تاسیس نظم نوین اقتصادی بین المللی مصوب 01 مه 1974

حاصل اقداماتی است که کشور های در حال توسعه دردهه 1970 بعمل آوردند.این کشورها در پی ایجاد

نظمی جدید در روابط خود باکشور های توسعه یافته و صنعتی بودند که صد البته بامخالفت کشورهای

اخیر مواجه گردیدند (این منشور با 120 رای موافق ،6رای مخالف و 10 رای ممتنع به تصویب رسید).

**قواعد حقوقی اخذ اموال خصوصی: سلب مشروع و نامشروع مالکیت**

این نکته عموما پذیرفته شده است که دولت ها مسئول خساراتی هستند که احیانا به بیگانگان وارد می

آورند مثل سلب مالکیت از اموال آنان.ملی کردن اموال خصوصی به مثابه مصداق بارز حاکمیت دولت

بر منابع طبیعی، مطابق حقوق بین الملل عرفی، همواره مشروع و قانونی به شمار میرود.با آنکه دولتها

حق دارند از اموال خارجی سلب مالکیت کنند ولی این حق، نامحدود نبوده بلکه تابع شرایط خاصی است

که به لحاظ سنتی در حقوق عرفی پدید آورده و عدم تحقق این شروط، عمل سلب مالکیت را غیرقانونی و نامشروع خواهد ساخت.

افزون بررعایت مصالح و منافع عامه وتبعیض امیز نبودن عمل سلب مالکیت، پرداخت غرامت هم

سومین قاعده سلب مشروع مالکیت تلقی میشود که البته منشاء و خصلتی متفاوت دارد، زیرا از لحاظ

نظری، دو ضابطه مصالح عامه و تبعیض آمیز نبودن، از شروط و الزامات رفتار با بیگانگان است،حال

آنکه پرداخت غرامت معمولا اثر حقوقی اخذ مال حتی حالت مشروع بودن سلب مالکیت است.پرداخت

غرامت، از لحاظ تئوری مبنی بر اصل دارا شدن غیرعادلانه است.

**1-دوشرط سلب مشروع مالکیت:**

منافع عامه و تبعیض آمیز نبودن

حق دولت در سلب مالکیت ازاموال خصوصی خارجیان، با ملاحظات مربوط به حاکمیت مردم بر منابع

و ثروتهای طبیعی توجیح میگردد.لازمه این سخن این است که دولت در اعمال این حق، فی الواقع در

جهت خدمت به نفع و مصالح عامه گام برمیدارد. بنابراین گرفتن اموال بیگانه بدون هیچ دلیلی ویا انتقال

فوری آن عملی غیرقانونی است چون قاعده اخذ مال برای منافع عامه را نقض میکند. بعلاوه اخذ اموال

و انگیزه تبعیض علیه بیگانگان بطور عموم یا گروه های خاصی از اتباع بیگانه گرچه در عمل بسیار

نادر است ولی ان هم فی نفسه اقدامی غیرمشروع است چون با اصل تساوی رفتار منافات دارد با آنکه اقدامات مربوط به سلب مالکیت تاریخچه ای دیرین دارد ولی در رویه ها وتصمیمات مراجع بین

المللی موردی گزارش نشده است که اقدام به سلب مالکیت را صرفا بدلیل تخلف از قواعد منافع عامه یا

تبعیض آمیز نبودن غیرقانونی شناخته باشد.بعضی معتقدند اگر قاعده منافع عامه بتواند به درستی نسبت

به سلب مالکیت موردی و خاص اعمال شود نمیتواند در موردملی کردن های وسیع نقش مهمی ایفا کند، زیرا ملی کردن ماهیتا به انگیزه رعایت منافع و بخاطر مصالح عامه صورت میگرد.

از این گذشته چون در حقوق بین الملل ضابطه عینی یا موازین متفق علیه و روشنی برای ارزیابی هدف

و منظور دولت از اخذ اموال خارجیان یا شناخت ماهیت رفتار دولتبا این اموال وجود ندارد بنابراین

داوری پیرامون مفید یا ضروری بودن سلب مالکیت به جهت منافع عامه عملا به خود دولت ها واگذار

شده که با اعمال صلاحیت خویش در این امر تصمیم میگیرند و قضاوت میکنند. در عمل تعیین نفع

عمومی و هدف از سلب مالکیت اموال بیگانگان بطور قوی حمل برصحت میشود و از این رو به ندرت

ممکن است مورد اعتراض دیوانی بین المللی قرارگرفته و کنار گذارده شود، مگر نکه واقعیت امر چنان

بدیهی و آشکار باشد که بر همگان روشن باشد.

با اینکه هرجا که غرامتی رضایت بخش پرداخت شده تمام ادعا های مربوط به فقدان منافع و مصالح

عامه رنگ باخته است ولی واقعیت این است که هردو مفهوم مصالح عامه و تبعیض آمیز نبودن همچنان

بعنوان معیار تشخیص سلب قانونی و غیرقانونی مالکیت محترم داشته میشود یا حداقل در مواردی که

سلب موردی اموال خارجی مطرح باشد (مصادره) صادق است. البته از این نکته هم نباید غافل بود که

این هردو مفهوم در پرتو مفهوم نوین ملی کردن که مبتنی بر اصل حاکمیت اقتصادی بر منابع طبیعی

است که آن هم به نوبه خود مصداق بارزی از اعمال حق و تکلیف دولت در تامین و تضمین منفعت

عامه میباشد، تغییراتی به خود دیده است و ابعاد وسیع تری یافته است.

دیوان داوری دعاوی ایران-ایالات متحده، اصولا وجود این ضوابط را بعنوان شرط مشروع بودن سلب

مالکیت رعایت کرده و مبانی و قلمرو هردو مفهوم را به هنگام تطبیق عملی با موارد و مصادیق خاص

تبیین کرده است.

دیوان استدلال خود را در زمینه معیار مصالح عامه با بیان زیر آغاز میکند:

تعریف دقیق مصالح عامه که میتواند مبنای مشروع بودن سلب مالکیت به حساب آید در حقوق بین الملل نه مورد توافق است و نه حتی پیشنهاد شده است. روشن است که در پی پذیرش حق ملی کردن این اصطلاح به نحو موسعی تفسیر میشود و دولت ها هم در عمل از اختیار و آزادی عمل گسترده ای (در سلب مالکیت) برخوردار میباشند.

دیوان سپس در مقام نشان دادن نمونه هایی از سلب مالکیت غیرقانونی که در آن نفع عامه ملحوظ نشده گفته است:

البته سلب مالکیتی که تنها هدف آن طفره رفتن از تعهدات قراردادی دولت یا شرکت تحت کنترل دولت

باشد نمی تواند به موجب حقوق بین المللی قانونی تلقی گردد.عموما پذیرفته شده است که دولت حق

ندارد موسسه ای خارجی را فقط بخاطر منافع مالی مصادره کند.

بررسی دقیق نظرات و تفاسیر دیوان از دو قاعده مربوط به سلب قانونی مالکیت- یعنی وجود نفع عامه و

تبعیض آمیز نبودن به این نتیجه گیری منتهی میشود که دیوان هرچند این دو شرط را اجمالا مورد تایید قرار داده، ولی در ملی کردن های بامقیاس گسترده، آنها کمتر قابل اعمال میداند، شاید به این دلیل که ملی کردن ماهیتا متضمن نفع عمومی است و بصورت فراگیر و بدون تبعیض اجرا میشود.

**2-شرط پرداخت غرامت**

شرط سوم برای قانونی بودن اخذ اموال بیگانگان پرداخت غرامت است دیدگاه مورد حمایت کشورهای

سرمایه فرست این است که به حکم حقوق بین الملل عرفی دولت مصادره کننده باید غرامت اموال

مصادره شده را بطور کامل به فرد بیگانه پرداخت کند یعنی غرامت فوری، کافی و موثر و بعبارت

دیگر پرداخت ارزش کامل مال مصادره شده به نحوی که در اسرع وقت و بطور موثری قابل حصول

باشد.

در اصلاحیه سوم قانون که موسسه حقوق آمریکا اخیرا منتشر کرده حامی این دیدگاه است که پرداخت

غرامت یکی از شرایط سلب مالکیت قانونی است .بنظر این موسسه دولت ها مطابق حقوق بین الملل در

برابر خساراتی که به بیگانگان وارد میشود و ناشی از موارد زیر باشد مسئول میباشند:

**گرفتن اموال تبعه دولت دیگر بوسیله دولت، که:**

الف: به جهت منافع عامه نبوده، یا

ب: تبعیض آمیز باشد، یا

ج: همراه با پیش بینی هایی برای غرامت عادلانه نباشد

اتفاق نظری در زمینه پرداخت غرامت بعنوان شرط سوم مصادره قانونی وجود ندارد و علت آن نبودن

وفاق در مبانی این قاعده و حتی در محتوا و مفهوم دقیق آن است.

به موجب حقوق بین الملل تکلیف به جبران خسارت وجود دارد ولی این یک تعهد مستقلی است که از

خود سلب مالکیت حتی در موارد سلب قانونی مالکیت نشأت میگیرد. بنابراین پرداخت غرامت شرطی

در ردیف دو شرط دیگر یعنی مصالح عامه و تبعیض آمیز نبودن نیست.در حقیقت این هردو شرط و

همچنین قاعده پرداخت غرامت به قانونی بودن سلب مالکیت مربوط میشوند، اما به طریقی متفاوت عمل

میکنند به این معنی که عدم تحقق یکی از دو شرط اولیه سلب مالکیت را فی نفسه نامشروع میگرداند و

موجب مسئولیت دولت تحت حقوق بین الملل به خاطر عمل غیرقانونی میشود، دحالی که عدم پرداخت

غرامت سلب مالکیت را از آغاز و ابتدا عملی غیرقانونی نمیسازد، بلکه پرداخت نکردن غرامت، نقض

تعهد و تکلیفی مستقل است که درهر دو نوع سلب مالکیت بصورت قانونی و غیرقانونی مصداق دارد.

در مورد آثار و پیامدهای مصادره ذاتا غیر قانونی، باید گفت که چنین عملی به دلت مصادره کننده حق

مالکیت اعطا نمیکند و بعلاوه متضمن مسئولیت ان دولت درازای خسارات تبعی (عدم النفع) نیز میباشد.

در مصادره غیرقانونی بنظر میرسد شیوه اصلی جبران خسارت عبارت است از ایفای عین تعهد یا اعاده

ی وضع سابق که چون در سطح بین المللی عملا امکان پذیر نیست و نیز بخاطر مغایرت آن با حاکمیت دولت مصادره کننده، شیوه درستی برای جبران خسارت نمیباشد.

مجموع سوابق دیوان مؤید آن است که پرداخت غرامت، به منزله تکلیفی است که در حقوق بین الملل

عام برای دولت اخذ کننده اموال خارجیان وجود دارد و نه شرط سومی برای قانونی بودن سلب مالکیت

ضمن اینکه دیوان مسئله فوری بودن پرداخت غرامت را در چارچوب عهدنامه مودت ایران و آمریکا

مورد توجه قرار داده معنی این اصطلاح را در حقوق بین الملل عرفی تبیین کرده است.

دیوان با اشاره به عهدنامه مودت ایران وآمریکا اظهار داشت که مقررات بند 2 ماده 4 این عهدنامه که

از جمله تصریح دارد که " اموال اتباع و شرکتهای هریک از طرفین ... جز در مواردی که غرامت

عادلانه به اسرع اوقات پرداخت شود، گرفته نخواهد شد" و " قبل از آنکه گرفته شود یا در حین گرفتن

مال، قرار کافی جهت تعیین مبلغ غرامت و پرداخت آن داده خواهد شد" در حقیقت متضمن همان

تهعدی است که بعنوان قاعده ای کلی از حقوق بیت الملل عرفی هم پذیرفته شده است.

**3-سایر شرایط مشروعیت سلب مالکیت**

علاوه بر سه شرطیکه برای مشروع و قانونی بودن اخذ اموال و دارایی های بیگانگان برشمردیم

خواهان های امریکایی در یوان داوری مدعی وجود دو شرط دیگر نیز شده اند که بنظر آنها طبق حقوق

بین الملل برای قانونی بودن مصادره اموالشان توسط ایران لازم بوده است. شرط اول مطابقت اقدامات

متخذه با قوانین داخلی ایران و شرط دوم مطابقت این اقدامات با مفاد و مندرجات قرارداد میباشد.

**3-1-رعایت قانون داخلی**

هرگاه عدم مطابقت با قانون داخلی به معنی فقدان تشریفات لازم قانونی یا استنکاف از اجرای عدالت یا

انکار عدالت باشد، مطابق حقوق بین الملل عرفی، امری خلاف حقوق بین الملل صورت گرفته و به

بیگانه ای که منافع وی متاثر شده این امکان را خواهد داد که آن به منزله سبب دعوا و برای طرح

مسئولیت دولت ذیربط استناد و استفاده کند.

**3-2-رعایت مندرجات قرارداد**

بین المللی کردن قراردادهای دولتی با حق بنیادین دولت برای ملی کردن منافات دارد زیرا این حق یکی

از حقوق مسلم است که از مقبولیت عام برخوردار شده است و لازمه منطقی حق حاکمیت دولت بر

منابع طبیعی است.مسئول شناختن یک دولت در صحنه بین المللی به دلیل اعمال حاکمیت آن در ملی

کردن قرارداد امتیاز که با شرکت خصوصی خارجی دارد، نادرست است. منافع تجاری چنین خارجی

نمیتوانو نباید با حق حاکمیت یک دولت یا با مصالح عامه مردم که دولت عهده دار تامین و تضمین آن

شده است، برابر دانسته شود، چه رسد به این که بر آن تقدم و استیلا یابد. بعلاوه ارتقاء قرار داد دولتی و

نشاندن آن در جای موافقت نامه ی بین المللی و معاهده، راهی یکسویه است. زیرا در حالی که دولت

طرف قرارداد، را بلحاظ بین المللی در برابر نقض قرارداد مسئول میشناسد، مسئولیت بین المللی برای

نقض تعهدات قراردادی از سوی طرف خصوصی اساسا قابل تصور نمیباشد.

در مورد نظریه ی تثبیت قراردادهای دولتی هم باید گفت هیچ دولتی نمیتواند بلحاظ منطقی پارلمان از

انجام مسئولیتی که بخاطر آن تاسیس شده محروم سازد. قوه مقننه کشور را نمیتوان بلحاظ یک تعهد

نامحدود قراردادی با فرد بیگانه در تنگنا و محدودیت افکند. شرط تثبیت قراداد نمیتواند دربرابر الزامات

حقوق اساسی در نظام های نوین حقوقی مقاومت ورزد.تازه انتظار میرود که مدت اجرای این شرط فقط

ناظر به زمان نسبتا محدودی باشد و نه دائمی.

بنابراین آثار و پیامدهای فسخ زود هنگام قرارداد امتیاز حاوی شرط تثبیت، به منزله ی غیر قانونی

ساختن اقدام دولت در سلب مالکیت نبوده، بلکه صرفا در تایین میزان غرامت تاثیر میگذارد. به تعبیر

دیگر در مقایسه با فسخ قراردادی که فاقد چنین شرطی است، طرف خصوصی خارجی احیانا مستحق

غرامتی بیشتر خواهد بود.

**اکنون میتوان به این نتیجه رسید:**

که نظریه ی بین المللی کردن و تثبیت قراردادهای دولتی، توجیه حقوقی نداشته و بلحاظ عملی هم قابل اجرا نمیباشد. این نظریه با حق شناخته شده و مسلم دولتها برای ملی کردن در تعارض است. به این ترتیب ملی کردن حقوق و منافع بیگانگان که به موجب قرارداد امتیاز یا امثال آن تحصیل کرده اند، از سوی دولت طرف قرارداد عملی ذاتا غیر قانونی نیست.رویه دیوان هم مؤید این استنباط است.

از آنجه گفتیم میتوان دریافت که مطابقت عمل سلب مالکیت با مفاد قرارداد مربوط و بعنوان یکی از

شروط مشروع بودن سلب مالکیت، نه در دکترین و نه در رویه قضایی، مبنای استواری ندارد و

پشتیبانی نشده است.

**نتیجه گیری**

1-حق دولتها در گرفتن اموال خصوصی تبعه ی بیگانه مبتنی بر حق حاکمیت ملتها بر منابع طبیعی

است. ودرحقوق بین الملل هم به اتفاق نظر پذیرفته شده است.بنابراین ملی کردن اموال خارجیان با هیچ

یک از اصول حقوق بین الملل منافات ندارد.

2-هرچند میان ملی کردن که در بطن آن رعایت منافع عامه نهفته است و اشکال دیگر اخذ اموال

خصوصی باید تفکیک نهاد، ولی قواعدی که برای کلیه ی انواع سلب مالکیت پدید آمده، یعنی رعایت

مصالح عامه، تبعیض آمیز نبودن و پرداخت غرامت، اجمالا در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده

است. با این همه درحالی که عدم تحقق دو شرط اول، سلب مالکیت را به اقدامی فی نفسه غیرقانونی

مبدل میسازد عدم پرداخت غرامت به منزله ی نقض تعهد مستقلی بشمار میرود که موجب غیرقانونی

بودن مشروط سلب مالکیت میشود. البته نقض تعهد به پرداخت غرامت در هر حال موجب مسئولیت

دولت ذیربط است. رویه ی دیوان این نظرات را تایید و تقویت میکند.

3-رویه ی دیوان در تبیین مسئله زمان پرداخت غرامت، سهم بسزایی داشته است. دیوان گفته است که

وجود برخی علائم و شواهد ناظر به تضمینات کافی درباره ی تعیین و پرداخت غرامت در ایفای تعهد

دولت مصادره کننده به پرداخت غرامت، کفایت میکند.

4-مطابقت با قوانین داخلی و مندرجات قراداد بعنوان دو شرط دیگر برای قانونی بودن سلب مالکیت از

اموال بیگانگان، نیز در دیوان مورد بحث قرار گرفته است. البته دیوان این دو شرط، شرایطی مستقل

برای قانونی بودن سلب مالکیت محسوب نداشته بلکه شرط اول را همراه و توأم با شرط منافع عامه

دانسته است و شرط دوم را در صورتیکه به معنای بین المللی کردن قراردادهای دولتی باشد، معتبر

ندانسته و در صورتی که به معنای شرط تثبیت در قرارداد باشد، مانع از حق حاکمیت دولت در ملی

کردن اموال خارجی نشمرده است. در هر حال دیوان هیچ یک از این دو ضابطه ی اضافی را شروطی

مستقل برای قانونی بودن سلب مالکیت نپنداشته و عدم تحقق آنها را موجب غیرقانونی شدن سلب

مالکیت نیافته است.

منابع: استفاده از مقالات مندرج در وبلاگ استاد حقوق تجارت جناب آقای دکتر علیرضا حسنی